



● درآئید

«آقای رازی زاده به رغم مکانت ارجمند علمی، گوشه‌گیری و عزلت از خلق را برگزیده است، تا جایی که در پذیرش گفت‌وگو با ما مجبور شد چندین بار بر تردیدهای مکرر خود چیره گردد. او در پایان گفت‌وگو و به هنگام بدرقه ما، تأکید داشت بنویسم که تنها برای اندکی از حقوق فراوان استاد، به مصاحبه تن داده است. نشاط و دقت قابل تحسین آقای رازی‌زاده از جنبه‌های بارز شخصیت اوست که در طول یک‌ساعت گفت‌وگو، بارها خود را نشان داد.»

■ «شهید سید مصطفی خمینی و حوزه علمی نجف»

در گفت‌وشنود شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین محمدعلی رازی‌زاده

در مجامع علمی نجف، یکه‌تاز بود...

وجه تمایز شیوه تدریس ایشان با دیگران چه بود؟ شاگرد را خیلی خوب تحمل می‌کرد. من این نکته را از او یاد گرفتم. گاهی خودم بی‌حوصله می‌شدم و اشکال گرفتن مکرر شاگرد را تاب نمی‌آوردم، اما بعدها که می‌آمدم و می‌دیدم سر کلاس ایشان چه اشکال بی‌محتوایی گرفته‌ام که جاداشت استاد به من تندی کند، متوجه می‌شدم که چه تحمل و صبر عجیبی دارد. کتاب صوم را ماه رمضان نزد ایشان خواندم که بعدها من و آسیدمحمدسجادی با هم تصحیح و چاپ کردیم. هر چه را می‌گفت می‌نوشتیم. صوم را شبها می‌فرمود. یک‌بار که یک روز و یک شب درس گفته بوده من گفتم، «اشکال نکن، چون می‌ترسم تندی کنم.» این درشت‌ترین حرفی بود که در تمام مدت تحصیل از ایشان شنیدم. بسیار انسان مؤدبی بود و گاهی اوقات مرا خوب تحویل می‌گرفت و به همدوره‌ایها می‌گفت، «از فلاتی یاد بگیرید و مثل او باشید، چون شاید بعدها ناچار شوید از او تقلید کنید.» بعضی‌ها انقلابی بودند و سرشان خیلی به درس و مشقشان نبود. اما من که دوست داشتم درست درس بخوانم، توی نجف به این که انقلابی باشم شهرت نداشتم. او هر هم که لطفش به من خیلی زیاد شد. در هر حال اشکال شاگرد را در مورد مسائل، خوب می‌گرفت. مثلاً اشکال آقای خوئی یا نائینی یا امام را می‌گفتم و ایشان دقیقاً متوجه می‌شد که به کجا می‌زنیم. خود ایشان هم در جلسات درس اهل اشکال گرفتن بود و خاطرات جالبی هم داشت. از آن خاطرات چیزی با به یاد دارید؟ یک‌بار تعریف می‌کرد که من و آقا جلال رفته بودیم قزوین نزد آقای رفیعی برای درس فلسفه... مرحوم استاد جلال‌الدین آشتیانی؟ بله. آقا جلال شب قبل دست کم ده کتاب فلسفی را مرور می‌کرد تا فردا سر کلاس استاد اشکال کند و آقای رفیعی که

می‌گفتم، کفایه را در مدرسه سید بزرگ که در آنجا رسائل هم می‌گفتم. آنهایی که نجف بوده‌اند می‌دانند فاصله مدرسه جوهری تا مدرسه سید چقدر است. زرنگ بودیم و می‌رسیدیم. خیلی حوصله داشتیم. خلاصه رفته پای درس ایشان و دیدم که الحق و الانصاف هم بیانش خوب است و هم مطالب خوبی می‌گوید. من خارج را خوانده بودم و سرم توی حساب بود. بعد هم عادت داشتم پای درس غرغر کنم و دائماً اشکال می‌گرفتم. دیدم اشکالات را منصفانه می‌گیرد و خوب هم جواب می‌دهد. برای بعضی‌ها اشکال را که مطرح می‌کنی باید چند بار تکرار کنی تا متوجه شود، ولی ایشان به محض این‌که مطرح می‌کردی تا آخرش می‌رفت. اینها امتیازات خوبی برای یک استاد هستند. خلاصه مجتبی‌ش کم‌کم به دل ما افتاد و ایشان هم نسبت به ما لطف پیدا کرد.

رفته پای درس ایشان و دیدم که الحق و الانصاف هم بیانش خوب است و هم مطالب خوبی می‌گوید. من خارج را خوانده بودم و سرم توی حساب بود. بعد هم عادت داشتم پای دائماً اشکال می‌گرفتم. دیدم اشکالات را منصفانه می‌گیرد و خوب هم جواب می‌دهد.

نخستین بار چه شد که به نجف اشرف مشرف شدید؟ من قبل از ایشان و به صورت قاچاقی به عراق رفتم و یک سالی قاچاقی آنجا بودم و بعد هم که ما را لو دادند. در آن سفر هنوز خودم به درس خارج نرسیده بودم. گمانم سال ۴۲ بود. علت رفتنم هم این بود که مشمول بودم و اذیتان می‌کردند و من می‌خواستم درس بخوانم و حوصله درگیری و از اینجا فرار کن و آنجا نروم! نداشتم. خداوند هم لطف کرد و قاچاقی رفتم عراق و به نجف اشرف مشرف شدم. البته ابتدا به قصد اقامت دائم رفتم.

آیا قبل از رفتن به نجف، حاج آقا مصطفی (ره) را می‌شناختید؟ خیر، فقط حضرت امام (ره) را می‌شناختم، چون نه با حاج آقا مصطفی (ره) هم‌درس بودم و نه هم‌سال. ایشان متولد سال ۱۳۰۹ بود، من متولد ۱۳۲۱. دوازده سال شناسنامه‌ای فرق داشتیم، نوزده بیست‌سال علمی و بلکه بیشتر. من هنوز در منقولات بودم و ایشان عالم معقولات را هم طی کرده بود و خیلی مانده بود به ایشان برسیم.

چگونه با ایشان آشنا شدید؟

در نجف، جمعه‌ها با مرحوم اصغر آقای کنی مشهور به تهرانی که دوست آقای مؤمن هم بود، می‌رفتم کوفه برای شنا. ایشان تعریف کرد که حاج آقا مصطفی (ره) درس را شروع کرده و در درس اصول استاد ارزشمندی است. من آن روزها درس فقه حضرت امام (ره) و قبل از آن هم فقه مرحوم آیت‌الله خوئی و مرحوم آیت‌الله بجنوردی را می‌رفتم. جلسات درس خیلی طول نمی‌کشید و می‌رسیدیم همه را برویم. تدریس سطح هم داشتیم. خلاصه آن موقع مثل حالا تبدیل نبودم که با این همه ناز دعوت شما را برای مصاحبه قبول کنم. جوان هم بودم و خیلی کار می‌کردم. هم سطح می‌گفتم، هم کفایه می‌گفتم و هم صمدیه! و آن هم چگونه! صمدیه را در مدرسه جوهری

بسیار بر فلسفه مسلط بود می‌گفت، «پس رفتی و این کتاب را هم دیدی!»

چه مدت درس حاج آقا مصطفی(ره) را رفتید؟ ایشان هم تفسیر درس می‌داد و هم اصول. اصول ده سال طول کشید. هفت هشت ده نفری بودیم. طلبه‌های خوبی بودند که اگر همت می‌کردند، درس را خوب می‌فهمیدند. آسید احمد خمینی هم از قم آمده بود و درس را می‌آمد. حاج آقا مصطفی(ره) گفته بود با فلانی مباحثه کن، چون احساس می‌کرد او تازه اول کار است. من در آن موقع سطح می‌گفتم و کارم با آسید احمد سخت بود، چون آدم به هنگام مباحثه شوخی هم می‌کند، ولی با فرزند حضرت امام(ره) که نمی‌شد شوخی کرد و مثل بقیه به او گفت که حالا تو مثلاً هنوز پشت در هستی و خیلی مانده که بیایی داخل اتاق.

از نوآوریهای ایشان در تدریس بگویید.

در اصول نوآوریهای زیادی داشت. خیلی عالی بود. اصول نجفی‌ها و قمی‌ها را وارد بود. رفته بود سر درس اصول مرحوم خوئی و زیاد اشکال کرده بود. مرحوم آیت‌الله خوبی به عربی کتابی درس می‌فرمود، اما وقتی عصبانی می‌شد به فارسی جواب می‌داد. جواب اشکال را هم فارسی می‌داد و گاهی که حاج آقا مصطفی(ره) اشکال می‌کرد می‌گفت، «این مبنا را از پدرتان شنیده‌ایم.» حاج شیخ علی قزوینی یک بار اشکال کرده بود و مرحوم خوئی گفته بود، «می‌گذاری مباحثه کنیم؟» الغرض، حاج آقا مصطفی(ره) اصول قمی‌ها را نزد پدر بزرگوارش آموخته بود. نمی‌دانم که محضر مرحوم سیدداماد را هم درک کرده بود یا نه. این را باید از آقای مؤمن یا از آقای جوادی آملی پرسید.

آیا با مرحوم آقا جلال آشتیانی آشنایی داشتید؟ متأسفانه نشد. من منتظر بودم که کسی در مشهد موجب آشنایی من و آقا جلال شود. جور نشد. آسید محمد سجادی با همه دوست بود. یک وقت گفت بیا برویم تو را با آقا جلال آشنا کنم. نمی‌دانم چه شد که پیش نیامد.

چرا اشتیاق داشتید با مرحوم آشتیانی ارتباط برقرار کنید؟ علت اصلی آن این بود که می‌خواستیم گرایشات فلسفی حاج آقا مصطفی(ره) را درک کنیم. ایشان البته گاهی در اصول اشاراتی داشت و آنجا از ایشان نکاتی را یاد می‌گرفتم. ولی می‌خواستیم آقا جلال را وارد این بحثها کنیم و ببینیم مثل حاج آقا مصطفی(ره) است و یا فراتر از او هم نکاتی می‌داند. ما آن موقعها عرفان را خیلی بلد نبودیم و نوبی فلسفه کلاسیک، یعنی اسفار و این چیزها سیر می‌کردیم. بعد از جریانی که برای حاج آقا مصطفی پیش آمد، خیلی افسوس خوردم که چرا مسائل عرفانی را از ایشان استفاده نکردیم. ما غرق در منقول بودیم.

حضرت امام چقدر در نجف گرایشات فلسفی خود را بروز می‌دادند؟

حاج آقا مصطفی(ره) خودش به من گفت که یکی از آقایان علما آقازاده‌اش را برده بود نزد امام که برایش فلسفه بگویند. امام فرموده بودند، «ما در نجف دشمن زیاد داریم. نمی‌توانم.» حضرت امام(ره) فیلسوف ماهری بودند.

از نوآوریهای حاج آقا مصطفی(ره) می‌گفتید.

بله، عرض می‌کردم که نوآوریهای خوبی داشت و بسیار هم منصف بود. به هنگام تدریس خیلی بادش می‌افتم. نمی‌شود که اصول درس بدهم و چندین بار نامش را نیاورم. در بحثهای فقهی هم هر وقت به اصول برمی‌خورم، کم پیش می‌آید که یادش نکنم.

در تفسیر چه روشی داشتند؟

آیه را از صد جهت بررسی می‌کرد و در واقع مفسر بودن را تعلیم می‌داد. ایشان معتقد بود که باید در هر امری مجتهد بود، مثلاً در صرف و نحو و حتی نجاری و هر امری که انسان با آن سروکار

بسیار اهل تتبع و تفکر و مطالعه بود. خانه‌اش رفته بودم. اتاق بزرگی داشت و وسط اتاق کتابهایی را چیده بود که همه باز بودند. می‌رفت و می‌آمد و تک‌تک آنها را مطالعه می‌کرد. در واقع از طریق مطالعه این کتابهای باز یک سیر مطالعاتی را طی می‌کرد. صغری خادمه‌شان می‌گفت که آقا شب تا صبح نمی‌خوابید. البته من اینها را بعدها فهمیدم.

پیدا می‌کند. من با این حرف مخالف بودم و احساس می‌کردم عمر آدمی به این امر کفاف نمی‌دهد، اما ایشان حتی در صرف و نحو هم نکات تازه داشت و واقعاً وارد بود. یک بار در محضر یکی از شخصیت‌های شعرشناس که بعیدالعهد بودیم و دیدم که حاج آقا مصطفی(ره) آنجا هم کم نیاورد.

چگونه به این مرتبه رسیده بودند؟

بسیار اهل تتبع و تفکر و مطالعه بود. خانه‌اش رفته بودم. اتاق بزرگی داشت و وسط اتاق کتابهایی را چیده بود که همه باز بودند. می‌رفت و می‌آمد و تک‌تک آنها را مطالعه می‌کرد. در واقع از طریق مطالعه این کتابهای باز یک سیر مطالعاتی را طی می‌کرد. صغری خادمه‌شان می‌گفت که آقا شب تا صبح نمی‌خوابید. البته من اینها را بعدها فهمیدم.

حاج آقا مصطفی(ره) از لحاظ علمی در حوزه نجف چه

اعتباری داشتند؟

پاسخ دقیق به این سؤال مستلزم آن است که من به همه محافل رفته و برخورد همه را دیده باشم که چنین چیزی میسر نبود و نمی‌شد، چون به دلیل انتساب به حضرت امام(ره) با ما خوب نبودند و حتی القاب توهین‌آمیزی هم به ما می‌دادند، لذا پاسخ دقیقی نمی‌توانم به این سؤال شما بدهم. آن طسوری که من از برخوردارهای دیگران می‌فهمیدم، ابتدا گمان می‌کردند حاج آقا مصطفی(ره) هم مثل بقیه آقازاده‌هاست، ولی بعد به تدریج متوجه مراتب ایشان شدند، چون آدمهای فاضلی جذب ایشان می‌شدند. این اواخر دیگر ایشان به فضل در حوزه نجف شهرت پیدا کرده بود.

و شما هم قطعاً به همین دلیل درس ایشان را می‌رفتید؟

البته من لاضرر را در درس حضرت امام(ره) می‌رفتم و درس حاج آقا مصطفی(ره) را

نرفتم و بعد هم پشیمان شدم و احتمالاً از من دلگیر شده بود. استصحاب را در خانه می‌گفت که می‌رفتم.

چرا درس علمای نجف را نمی‌رفتید؟

غیر از درس مرحوم خوئی که می‌رفتم، بعضی از آقایان کارهای عجیبی می‌کردند مثلاً می‌گفتند اگر درس من بیایی مقرر می‌کنم این قدر به تو می‌دهم، یکیشان اگر نوشته‌هایشان را نشانم نداده بود، بهتر بود، چون آنها را دیدم از علمیتش بریدم. اگر ابتدایی‌ترین مسائل اجتهاد را بفهمی متوجه می‌شوی که دودوتا می‌شود چهارتا و دیگر هر درسی را نمی‌توانی بروی. و لذا علمیت حاج آقا مصطفی(ره) را قبول داشتید که درس ایشان را می‌رفتید.

علمیتش را بعدها فهمیدم. اوایل زیاد در مجامع نمی‌رفتم. بعدها به تدریج می‌دیدم کسانی که با او مباحثه می‌کردند، واقعاً کم می‌آوردند و او یک‌تاز بود، حرفهای او، از صدمتری بالای سرشان رد می‌شد. فقط اهل فن می‌فهمیدند که مطلب را خوب گرفته. یک بار حضرت امام(ره) فرموده بودند مصطفی اصول را برود پیش آقای بجنوردی، ایشان گفته بود نیاز ندارد. او مجتهد متجزی است و باید برود تتبع و مطالعه کند و اسناد و مدارک پیدا کند و خودش علمش را توسعه بدهد. خود حاج آقا مصطفی(ره) هم معتقد بود که باید در امور مختلف مجتهد شد، چون اگر این طور نباشی همه چیز را نصفه می‌فهمی، ولی اگر مجتهد شدی می‌دانی گیر مسائل کجاست و رأی خودت



رامی دهی.

حاج آقا مصطفی (ره) در درس حضرت امام (ره) چه جایگاهی داشتند و از جنبه بحث و اشکال گرفتن چگونه برخورد می کردند؟

حاج آقا مصطفی (ره) می گفت، «گاهی اشکال می کنم که امام (ره) نفس بکشد، البته تأدباً این حرف را می زد. ایشان حرف برای گفتن داشت و باعث می شد که حضرت امام (ره) پایه ها را جوری بچیند که اشکالی وارد نشود و اگر هم می شد، بار دیگر طوری عمل می کرد که اشکال رد شود. حاج آقا مصطفی (ره) عادت داشت که ابتدا بگوید، «التفات می فرمایید.» و حضرت امام (ره) می فرمودند، «من به شما خیلی التفات دارم.» و همه می زدیم زیر خنده. گاهی پیش می آمد که وقتی حاج آقا مصطفی (ره) اشکال می کرد، امام می فرمودند، «گوش کنید.» درس حضرت امام (ره) برایمان سخت بود. ما به درس اصول نجفی ها عادت کرده بودیم و با درس اصول حضرت امام (ره) آشنا نبودیم. ما که جای خود داشتیم، آسید عباس خاتم و آقای مصطفی اشرفی و آقای راستی که از فضلی شناخته شده نجف و از شاگردان میرزا آ میرزا باقر زنجانی بودند، وقتی می آمدند سر کلاس امام می گفتند تازه داریم می فهمیم فقه چیست. ما که حسابان پاک بود و سر درس ایشان کاملاً مبتدی بودیم. سطح کلاستان خیلی بالا بود. اوایل باین که می نوشتیم در مباحثه



حاج آقا مصطفی (ره) می گفت، «گاهی اشکال می کنم که امام (ره) نفس بکشد.» البته تأدباً این حرف را می زد. ایشان حرف برای گفتن داشت و باعث می شد که حضرت امام (ره) پایه ها را جوری بچیند که اشکالی وارد نشود و اگر هم می شد، بار دیگر طوری عمل می کرد که اشکال رد شود. حاج آقا مصطفی (ره) عادت داشت که ابتدا بگوید، «التفات می فرمایید.» و حضرت امام (ره) می فرمودند، «من به شما خیلی التفات دارم.» و همه می زدیم زیر خنده.

و مرحمت داشت. مراعات همه را می کرد.

از حالات عبادی و عرفانی ایشان بگوئید.

چیزی را بروز نمی داد. هر چه هم شنیدیم بعدها شنیدیم. یاد می آید که موقع سجده، ذکرها را می شمرد. با حضور امام ادب به خرج می داد و موعظه نمی کرد. زیارت عاشورایش ترک نمی شد و بعد از اذان صبح یکی دو ساعتی بیشتر نمی خوابید. آیا با عرفا ارتباطی داشتند؟

چندین بار ایشان را با آقای کشمیری در صحن دیدم که مشغول صحبت بود. اغلب به حرم مشرف می شد و



برمی گشتم و می دیدم هنوز ایستاده اند و با هم حرف می زنند. عرفان عملی، آدمهای خاصی را می طلبید. من نتوانستم چندان به این مسئله رو بیاورم.

آیا در مسائل سیاسی هم وارد می شدید؟

مرا در حلقه خصوصیشان راه نمی دادند، من هم اصراری نداشتم. چون فامیل سرهنگی داشتیم که خودم هم از ساواکی بودنش خبر نداشتم، بعضیها گمان می کردند ساواکی هستیم [با خنده].

از آخرین دیدار خود با ایشان بگوئید.

روز آخر در درس استحضاب تعلیقی قرار بود اشکال مرحوم نراقی را بحث کنند. عناوین مهم را عنوان کردند تا طلبه ها

بروند و مطالعه کنند. قدم زنان تا در خانه حاج آقا مصطفی (ره) رفتیم. از مسجد صدای اذان می آمد. تعارف کرد که بروم منزلش. گفتم باید بروم برای خانه خرید کنم و فردا صبح هم باید رسائل و چند درس دیگرم می گفتم و باید مطالعه می کردم. به شیوه خودمان در سر کلاس، چند طلبه ناقلاً هم داشتیم که عمداً اشکال می کردند که استاد سست نشود. خلاصه نمی شود که همیشه از کیسه خرج کنی، باید مطالعه کنی. در هر حال رفتم خرید و در خانه نماز را خواندم و رفتم منزل حضرت امام (ره). ایشان غیر از ماه رمضان، همیشه نیم ساعت در بیرونی می نشستند.

حاج آقا مصطفی (ره) هم می آمدند؟

هر شب نه، ولی گاهی می آمد.

از فوت حاج آقا مصطفی (ره) می گفتم؟

به هر حال بعد از جلسه حضرت امام (ره) آمدن خانه و فردا صبح که رفتم رسائل بگویم، آقا رضا برقعی و آقای رضوانی را دیدم که فلانی کجایی؟ پرسیدم مگر چه شده؟ گفتند حاج آقا مصطفی (ره) دیشب حالش به هم خورده و تا به بیمارستان برسد، تمام کرده. رفتم منزل حضرت امام (ره). ایشان با لباس منزل آمدند در، معلوم می شد با تلفن خبرهای ضدونقیضی را به ایشان داده بودند چون گفتند بروید بیمارستان، ولی بکیتان بیاید خبر بدهد. تلفن نزدی، رفتم بیمارستان و دیدیم فرزندش آسید حسین دارد گریه می کند. بدن حاج آقا مصطفی (ره) هنوز گرم بود. مرحوم شهیدی داشت قرآن می خواند. جنازه را به کربلا بردیم.

چه کسی به حضرت امام (ره) خبر داد؟

به من گفتند برو، گفتم معاذالله که بروم. بروم چه بگویم؟ بگویم حاج آقا مصطفی (ره) به رحمت خدا رفته؟

برخورد حضرت امام (ره) با شهادت حاج آقا مصطفی (ره) مصطفی چه بود؟

چند شبی بیرونی نیامدند. مجلس فاتحه بود و روضه، هر شب می رفتم. شنیدم که در خلوت زیاد گریه می کنند، ولی در بیرون بروز نمی دادند. در مجلس می نشستند و آقای ابوالحسنی منبر می رفت. بعد از یک هفته هم که در سهای حوزه تعطیل شد، منبر رفتند و گفتند شهادت فرزندشان از الطاف خفیه الهی است. آن موقعها جوان بودم و معنی این حرف را نمی فهمیدم. شنیده بودم که صاحب جواهر پسر مجتهدی داشته که فوت کرده و پدر بالای سر جنازه، باقی جواهر را می نوشته و می گفته او به تکلیف خودش عمل کرد و من هم باید به تکلیف خودم عمل کنم، ولی باورم نمی شد و ندیده بودم.

چگونه از عزیمت حضرت امام (ره) به کویت آگاه شدید؟ نشدم. به من نگفتند. آقای قاسم پور به حضرت امام (ره) گفته بود اگر فلانی بفهمد خیلی ناراحت می شود. حضرت امام (ره) فرموده بودند هر کسی باید وظیفه خود را انجام دهد. فلانی باید درسش را بخواند و مبارزه را به بقیه واگذار کند. واقعیتش هم این بود که من هیچ وقت در اطراف مسائل سیاسی نمی گشتم.

اینک که بیش از ربع قرن از شهادت ایشان گذشته است، خود را چقدر مهرون ایشان می دانید؟

همان احساس دینی که شاگرد مخلصی نسبت به استادی دارد. من از ابتدا از حضرت امام (ره) و سپس از حاج آقا مصطفی (ره) نکات ارزنده ای شماری را آموختم و از نظر مبانی علمی، بسیار به ایشان مدیون هستم.

و سخن آخر این که این همه نشاط را از کجا می آوردید؟ هنگامی که دبیرستان می رفتم ورزش می کردم. خیال داشتم دکتر بشوم. کلاس دوازده را ناقص خواندم و بعد که به نجف رفتم، محبت علوم الهی، همه چیز را از ذهنم برد و از برکات حضرت امیر (ع) مقداری از اسرار را دریافتم. تک تک نجفی ها و شیعه ها هر چه دارند از ایشان دارند و من نیز.